

تحلیل نمادهای مرگ در اشعار شارل بودلر

نجیبه کریمی*

دکتر محبوبه فهیم کلام**

چکیده

شارل بودلر، شاعر فرانسوی قرن نوزدهم، همواره در جستجوی آرمان‌شهری بود تا از این دنیای پرنج و درد به آنجا سفر کند و این سفر جز با مرگ ممکن نبود. پدر شعر مدرن و پایه‌گذار مکتب سمبولیسم با ذهن خلاق خود نمادهایی را وارد شعرش کرد و از این طریق مفاهیم بکر و نمادینی از مرگ به وجود آورد. در واقع، نمادگرایی یا سمبولیسم عبارت است از جای‌گزینی یک مفهوم به جای مفهوم دیگر و هم‌چنین استفاده از تصاویر عینی و ملموس برای بیان عواطف و افکار انتزاعی. یک کلمه یا یک شکل وقتی نمادین تلقی می‌شود که به چیزی بیش از معانی آشکار و مستقیم خود دلالت کند.

مرگ در بسیاری از آثار شعرا و ادبای جهان از چهره‌ای پلشت برخوردار است؛ ولی او با آغوش باز پذیرای مرگ است. در اشعار وی، مرگ نه تنها مفهومی جان‌شکار و کریه نیست، بلکه از جایگاهی بالا و ویژه برخوردار است.

سوال این است که در دیوان شعری «گل‌های رنج» چه کلماتی نماد مرگ هستند؟ در این تحقیق، نه تنها واژه صریح مرگ، بلکه واژگان دیگری که نماد مرگ هستند نیز مورد مطالعه قرار خواهند گرفت.

واژه‌های کلیدی

شارل بودلر، نماد، مرگ، گل‌های رنج، سمبولیسم

* استادیار، دانشگاه حضرت معصومه قم، گروه زبان و ادبیات فارسی، قم، ایران.

** مدرس، آموزش عالی بنت الهدی، گروه زبان و ادبیات فارسی، قم، ایران.

تاریخ پذیرش:

تاریخ ارسال:

مقدمه

شارل بودلر که از مطرح‌ترین ادیبان و شعرای مکتب سمبولیسم به شمار می‌آید، در زمره اندیش‌ورانی است که جهان را مجموعه‌ای از نمادها می‌دیدند و رسالت شاعران را، رمزگشایی از آن می‌دانستند. بودلر، شاهد تجربه‌های فراوانی در دنیای ادبیات و هنر بود. از سویی رمانتیسم که سرشار از از غنا و احساس بود و از سوی دیگر پاراناسین‌ها که در پی زیبایی هنر برای هنر بودند و در برابر فرم (ساختار) سر تعظیم فرود می‌آوردند. بودلر در آن برهه، راه سوم را برگزید: تخیل فرا واقع‌گرایی (imagination surréaliste). بودلر با معرفی این مکتب جدید در صدد بود تا مرزهای واقعیت را پشت سر بگذارد و ورای واقعیت را تجربه کند.

شارل بودلر از شاعران نوگرایی بود که در دوران خود تأثیر بسزایی در تحول شعر سنتی بر جا گذاشت و به لطف نگرشی جدید، امکان ایجاد تحولات بنیادین در زمینه شعر را چه از لحاظ ساختار و چه از نظر محتوا مهیا ساخت و این عامل در واقع همان مشخصه بارز شعر اوست.

از نظر وی که دنیا را مالا مال از علایم، اشارات و حقایقی پنهان می‌دید، شاعر می‌توانست با قدرت ادراک خود این احساسات را تفسیر کند و لازمه بیان این تخیلات، شعری بود همراه با زمزمه‌ای آرام و مبهم. کاربرد منظم وزن، آهنگ و نثر شاعرانه از ویژگی‌های اثر او است. در آثار وی همواره می‌توان نوآوری در سبک و اصطلاحاتی هم‌چون «مدرنیته»، «هنر مدرن» و «زندگی مدرن» را مشاهده کرد. (قرائی: ۲۰۳) به همین دلیل بودلر را پدر شعر مدرن و پایه‌گذار مکتب سمبولیسم می‌نامند.

در تعریف سمبولیسم، نماد و سمبول نقش ویژه‌ای را ایفا می‌کند. سمبولیسم یا نمادگرایی عبارت است از هنر بیان افکار و عواطف نه از راه شرح مستقیم، نه به وسیله تشبیه آشکار آن افکار و عواطف به تصویرهای عینی ملموس، بلکه از طریق اشاره به چگونگی آن‌ها و استفاده از نمادهایی بدون توضیح که به ایجاد عواطف و افکار در ذهن خواننده می‌انجامد. در فرهنگ

تحلیل نمادهای مرگ در اشعار شارل بودلر ❏ ۱۶۹

لغت معین برای تعریف نماد آمده است: «نماد نشانه‌ای است که نمایان‌گر معنایی پنهان باشد». (معین: ۹۲۵) به بیان دیگر نماد نوعی نشانه است که مدلول خود را آشکارا نشان نمی‌دهد و همواره هاله‌ای از ابهام بر آن سایه می‌افکند و به همین دلیل نیازمند تأویل است. در زبان فارسی «نماد» به معنی نمود و یا نمودن نیز آمده است. از معادل‌های واژه‌ی نماد سمبل است. اصل کلمه‌ی سمبل (symbole)، یونانی است که به معنای به هم چسباندن دو قطعه مجزا است و از ریشه سومبالو، به معنای چیزی که به دو نیم شده باشد، مشتق شده است. (سیدحسینی: ۵۳۸) بنابراین سمبل چیزی است که معنای خود را بدهد و جانشین چیز دیگری نیز بشود. (میرصادقی: ۲۷۴) با توجه به این تعاریف می‌توان گفت نیمه ظاهری نماد که به صورت کلمه در متن وارد شده است، مشخص است ولیکن نیمه معنایی آن همواره پنهان است و در ارتباط با کلمات دیگر معنای آن در ذهن خواننده جان می‌گیرد.

اشعار شارل بودلر مشحون از تصاویر بدیع هنری (هم‌چون تشبیه، استعاره، تلمیح و نمادهای ادبی و...) است. بودلر دنیا را جنگلی می‌دید پر از نشانه‌ها و نمادها، جنگلی که در آن حقیقت از دید مردم عادی پنهان است و تنها شاعران با قدرت بینشی که دارند، می‌توانند با تفسیر و تأویل این نشانه‌ها و نمادها، آنها را احساس کنند. بودلر عقیده داشت که بین دنیاهای جداگانه‌ای که بر حواس شاعران اثر می‌گذارند، ارتباط‌های خاصی وجود دارد که شاعران باید آنها را کشف و از آنها به زبان جدیدتری استفاده کنند و شعرهای خود را بر مبنای آن بیافرینند. بودلر در شهر پاریس پا به عرصه وجود نهاد. از اوان کودکی به دلیل مرگ پدر و مشکلات خانوادگی و احساس ناامنی، غرق در افکار کودکانه و دنیای تخیل شد. در دوران جوانی، معشوقه‌اش «ژان دو وال» (Jeanne Duval) الهام‌بخش اشعار وی شد؛ ولی بودن در کنار این

\symbolon

\symbollo

معشوق زمینی نیز ره‌آوردی جز اضطراب به همراه نداشت. برای گریز از شوم‌بختی، سفر به دوردست‌ها را پیشه کرد. سفر به هند، برای او مبنایی برای تجربه دنیای خیالی شاعرانه از طبیعت، دریا و کشتی شد. گرچه وی شاعری طبیعت‌گرا است، ولی چون در دامان آن به آرامش مطلوب دست نیافت، طبیعت را تباه می‌پنداشت. از نظر او، طبیعت، نشانه سقوط انسان است که جذائیتی شوم دارد و در نهایت، چنین نتیجه می‌گیرد که زمزمه‌های زمینی، بازتاب تیره‌بختی بشر است و انسان نمی‌تواند با عشق زمینی از چنگ رنج‌های دنیوی بگریزد؛ از این‌رو، روح او در جست‌وجوی بهشتی است که در آن بیارامد. (فهم‌کلام: ۱۲۷)

با وجود تحقیق‌های فراوانی که تا کنون بر روی افکار و آثار بودلر انجام شده است ولیکن کاری بر روی نمادهای شعری وی انجام نشده است. با توجه به اینکه مرگ یکی از مضامین اصلی اشعار وی می‌باشد، در این مقاله محقق به بررسی نماد در اشعار شارل بودلر خواهد پرداخت. در اثر اصلی وی «گل‌های رنج»، مضامینی که نماد مرگ هستند و با مفهوم مرگ پیوند می‌خورند را مورد مذاقه و مطالعه قرار خواهیم داد.

در ابتدا مقوله مرگ در شعر بودلر و دیدگاه شاعر به مرگ را بررسی خواهیم کرد و سپس به مضامینی خواهیم پرداخت که در «گل‌های رنج» نماد مرگ به شمار می‌روند.

مرگ

بشر همواره در طی حیات خود، پرسش‌های متفاوتی را پیش رو داشته است، ولی یکی از جدی‌ترین و پایدارترین این پرسش‌ها پیرامون «مرگ» است. از آنجایی که مرگ پدیده‌ای انتزاعی است و از سوی دیگر نیز یک بار تجربه آن برای همگان حتمی است، منشا ترس و اضطراب در انسان شده است تا جایی که «اندیشمندی چون افلاطون هم مرگ را بدترین اتفاقی می‌داند که برای آدمی رخ می‌دهد.» (برگمن: ۸)

البته نوع نگرش به مرگ وابسته به موارد بسیاری است، از جمله: مکان، زمان، فرهنگ،

تحلیل نمادهای مرگ در اشعار شارل بودلر ❏ ۱۷۱

جهان‌بینی و نوع باور هر انسان. به بیان دیگر هر فردی با توجه به موقعیت زمانی و مکانی که در آن زندگی می‌کند و به تاسی از فرهنگ و باورهایی که دارد حس متفاوتی از مرگ می‌تواند داشته باشد.

برخی از نویسندگان و شعرای بزرگ به مرگ بدبین‌اند و این اعتقاد را از میان سطور آثارشان می‌توان یافت. به عنوان نمونه می‌توان به پل والرئ و یا خیام اشاره نمود. هر دو شاعر در مواجهه با مرگ «مشربی لادری‌گرایانه دارند و تعمق در اسرار جهان را بی‌ثمر می‌دانند. خیام نیز چون والرئ از اینکه تار و پود آمل و آرزوهای آدمی با مرگ سرشته شده، ناامید و پریشان است.» (محسنی: ۱۷۱)

لیکن عده‌ای دیگر نیز بر این باورند که مرگ پایان راه و زندگی نیست. به عبارت دیگر نه مرگ را در مقابل زندگی فراموش می‌کنند و نه اینکه زیستن و بهره بردن از آن را برای مرگ فرومی‌گذارند. چنان‌که میچ آلبوم معتقد است «مرگ به زندگی خاتمه می‌دهد نه رابطه» (آلبوم: ۲۳۴) و از سوی دیگر اروین یالوم می‌نویسد: «می‌دانم که اگرچه حقیقت مرگ نابودمان می‌سازد ولی تصور مرگ نجاتمان می‌دهد.» (یالوم: ۱۶۱) در ادبیات فارسی سعدی در این گروه قرار می‌گیرد.

گروهی دیگر، مرگ را با آغوش باز می‌پذیرند. برای این ادیبان؛ مرگ تنها راهی است که با توسل به آن، بتوانند از درد و رنج جانکاه این دنیا رهایی یابند. مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، بزرگ‌ترین نماینده این گروه در ادبیات فارسی به شمار می‌آید: «مرگ ما شادی و ملاقات است / گر تو را ماتم است رو زینجا» (مولوی: ج ۲ غزل ۲۴۶) باید گفت که شارل بودلر نیز در این گروه جای می‌گیرد.

شارل بودلر: مرگ‌پذیری و مرگ‌ستایی

بودلر از معدود شاعران مرگان‌دیش قرن نوزدهم میلادی است. وی مرگ را به عنوان یکی از مضامین اشعار خود برگزیده است. بودلر مرگ را راهی می‌بیند که وی را از ناهنجاری‌های

حیات رهایی می‌بخشد. او با مسایل روز جامعه خود کاری ندارد و چه بسا از آن گریزان است وی تنها به سفر، رهایی و خوشبختی می‌اندیشد.

بودلر به زندگی نگرشی منفی دارد و از همین رو است که وی همواره مرگ را ترجیح می‌دهد. واژه مرگ بیش از ۴۰ بار در دیوان شعری «گل‌های رنج» به کار گرفته شده است. در بخش «مرگ» همین دیوان، بودلر انگیزه از زندگی کردن را، نزدیک شدن بیشتر به مرگ می‌داند:

«دریغا مرگ است که دلداری می‌دهد و به زندگی وامی‌دارد

مرگ غایت هستی است و یگانه امید ما

که چون اکسیر نیرو می‌دهد و سرمست می‌کند

و یارای آن می‌دهد که تا شبانگاه راه بسپیریم»^۱

بودلر، هنگام صحبت از مرگ، غالباً حس سرخوشی و شادابی دارد. مانند کودکی که انتظار برایش کشنده است و با لذت از لحظه وصال می‌سراید:

«کودکم، خواهرم

در نظر آور لطف رفتن به آن جا را

رفتن و با هم زیستن

بی‌خیال دوست داشتن

دوست داشتن و مردن

در دیاری که مانند توست»^۲

مرگ یکی از مضامین برجسته اشعار بودلر است و مضامین دیگر شعری او غالباً در پیوند با این مضمون معنا و مفهوم می‌یابند. زمان در حقیقت روند آرامی است که همه چیز را به سوی

1 La Mort des pauvres ترجمه از محمدرضا پارسایار

2 L'invitation au voyage – ترجمه از محمدرضا پارسایار

تحلیل نمادهای مرگ در اشعار شارل بودلر ❏ ۱۷۳

ویرانی می‌برد. این مضمون در دیوان شعری او «گل‌های رنج» به شکل ویژه‌ای نمود پیدا می‌کند. این دیوان شعر با مضمون مرگ شروع می‌شود و با همین مضمون نیز به پایان می‌رسد. بخش آخر دیوان به نام «مرگ» نام‌گذاری شده است. در واقع؛ در این بخش، شاعر اشعاری تحت عنوان «مرگ عشاق»، «مرگ بیچارگان» و «مرگ هنرمندان» سروده است که در خلال آنها، افکار متفاوت تیپ‌های مختلف در باب مرگ را به تصویر کشیده است و «مرگ» معنا و مفهوم ویژه‌ای می‌یابد. به طور مثال در شعر «مرگ بیچارگان»، غار مرموز نماد مرگ است که روح در آن ترکیه می‌شود و به آرامش می‌رسد. و یا در شعر دیگری تحت عنوان «مرگ عشاق» مرگ به مثابه‌ی اکسیری است که به روح عشاق، جان می‌بخشد. مرگ در این شعر، نه تنها زاینده عشق و خوبی است، بلکه روح عشاق را قرین آرامش ابدی می‌سازد:

«ما را بسترهایی خواهد بود / آکنده از رایحه‌ای ملایم

و نیمکت‌هایی به ژرفای گور (...)

آن‌گاه فرشته‌ای / وفادار و شادمانه می‌گشاید در

تا جان بخشد بار دگر / آینه‌های تار و شعله‌های مرده را»^۱

به کلامی دیگر، مرگ، در این شعر مفهوم «تولد دوباره» می‌یابد. مرگ، به مثابه‌ی تولد است؛ همان‌طور که به هنگام تولد اولیه، آدمی وارد دنیایی می‌شود که برایش ناشناخته و پر از رمز و راز است، مرگ نیز، به عقیده بودلر، ما را از این جهان به دنیایی می‌برد که مرموز و ناشناخته است و شادی را برای شاعر به ارمغان می‌آورد. در جایی دیگر مرگ به خورشیدی رنگ باخته تشبیه می‌شود که گل‌های باغ را می‌پژمرد؛ ولی در اغلب اشعار وی، مرگ، گل‌های جدید و نوپایی را به باغ هدیه می‌دهد:

«این است که مرگ، مانند خورشید رنگ‌باخته‌ای می‌پژمرد

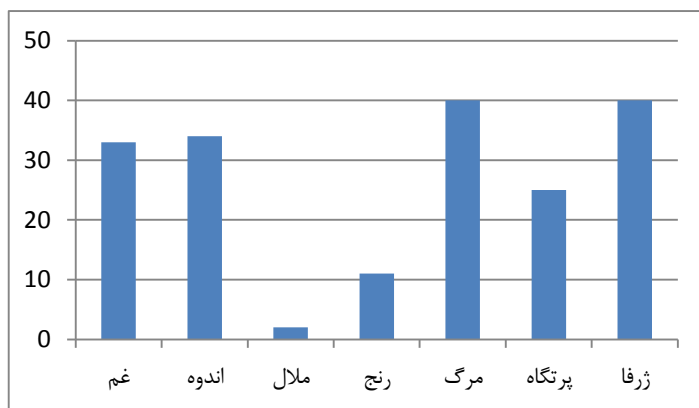
و باعث شکفتن گل‌هایی از ذهن‌شان می‌شود.»^۱

^۱ ترجمه شعر از محمدرضا پارسایار

مرگ در بسیاری از آثار شعرا و ادبای جهان از چهره‌های پلشت برخوردار است؛ ولی در بسیاری از اشعار بودلر، مرگ نه تنها مفهومی جان‌شکار و کریه نیست، بلکه از جایگاهی بالا و ویژه برخوردار است. او با آغوش باز پذیرای مرگ است، در حالی که هم عصران وی به هیچ وجه تمایلی به تجربه‌ی آن ندارند. همان‌گونه که اشاره شد بسامد واژه «مرگ» در دیوان «گل‌های رنج» بیش از ۴۰ بار است. در این دیوان نه تنها واژه صریح مرگ، بلکه واژگان دیگری که نماد مرگ‌اند نیز به وفور دیده می‌شود؛ به طور مثال:

رنج، درد، اندوه، ناراحتی و ملال (مجموعاً ۸۰ بار)، پرتگاه^۲ (۲۵ بار) و ژرفا^۳ و واژگان هم‌خانواده آن (بیش از ۴۰ بار). جدول زیر بسامد واژگان را به خوبی نمایان می‌کند:

جدول شماره ۱



از این رو در ادامه به رویکرد این شاعر در تبیین این مفاهیم خواهیم پرداخت.

ترجمه از نویسنده مقاله – La Mort des artistes

۲ این واژه معادل واژه gouffre در زبان فرانسه است که به معنای «گرداب، ورطه، مهلکه و یا گرداب» است.

۳ این واژه معادل واژه profondeur در زبان فرانسه است که به معنای «عمق، گودی، ژرفا و یا قعر» است.

الف) رنج و اندوه

در شعر بودلر هرچه به گوش می‌رسد نغمه‌هایی است که از شوریدگی‌های درونی یک روح برمی‌خیزد. بودلر، شاعر معتکف رنج‌هایی است که چنان خوره اما به شیرینی روحش را می‌جویند. دیوان شعری «گل‌های رنج» سرشار از واژگانی است که حاکی از روح دردکشیده‌ای دارد و شاعر این واژه‌ها را به عنوان نماد مرگ به کار گرفته است: غم^۱ (و کلمات هم‌خانواده آن ۳۳ بار)، اندوه^۲ (۳۴ بار)، رنج^۳ (۱۱ بار)، و ملال^۴ (۲ بار) از پرکاربردترین آن‌ها به شمار می‌روند. اهمیت واژه «ملال»، برخلاف اینکه تنها دو بار در متن اصلی شعر دیده می‌شود، به قدری است که بخش دوم دیوان با همین عنوان، نام‌گذاری شده است؛ و نیز ۴ شعر با عنوان یکسان «ملال» در همین بخش آورده شده است که می‌تواند نشان‌دهنده سایه ملال بزرگی باشد که چنان ابری دیرپا آسمان دنیای درونی شاعر را به تصرف درآورده است.

«آندم که کوتاه بام سنگین آسمان

سریوشی است برنالنده روح غرقه در اندوه بی‌پایان

وز افقی به گستره تمامی دایره زمین

روزی تیره غمگین‌تر از شب فرو می‌بارد»^۵

در همین چند بیت نشانه‌هایی وجود دارد که می‌تواند گویای دنیای درونی بودلر باشد. ترکیب‌های «کوتاه بام سنگین آسمان»، «نالنده روح غرقه در اندوه بی‌پایان»، «روزی تیره» می‌توانند اضلاع تنگ و نفس‌گیر این دنیا را تکمیل کنند، دنیایی که آسمان آن همان بام سقف

1 tristesse

2 douleur

3 mal

4 spleen

5 Spleen

ترجمه از محمدرضا پارسایار -

شاعر است. روحی غرقه در اندوه بی‌پایان در این دخمه می‌نالد، روز چنان تاریک است که با شب فرقی ندارد. بودلر در همین شعر ادامه می‌دهد:

«ناگاه ناقوس‌ها غضب آلوده می‌خروشدند
و چون ارواح سرگردان و بی‌سامان
که پیوسته می‌نالدند و می‌گریند
غریو هولناکشان بر آسمان می‌رود»

روح شاعر، همان صدای ناقوسی است که تداعی مرگ و خاموشی است. بودلر در تلاش است تا نشان دهد که آدمی با همه تلاش‌های رقت‌بارش هیچ‌گاه از رنج، رهایی نمی‌یابد. و این سرنوشت محتوم و ابدی او است. او در شعری دیگر، در کل هستی، انسان بدون اندوهی نمی‌یابد تا با او از غم‌ها و ملال‌ش سخن بگوید، از این رو خطاب به فرشته که نمادی از معصومیت است و با غم آشنایی ندارد چنین می‌گوید:

«فرشته سرشار از نشاط، تو بارنج آشنایی؟»

با شرم و پشیمانی، زاری و ملال

و هراس گنگ شب‌های هولناکی که در سینه دل را

چنان می‌فشارد که گویی کاغذی را میچاله‌کنند

فرشته سرشار از نشاط، تو با رنج آشنایی؟^۱

برای رهایی از همین درد و اندوه جان‌کاه دنیا است که وی از مرگ هراسی ندارد و خود را برای آن آماده می‌بیند:

«ای مرگ، ای ناخدای قدیمی، زمانش فرا رسیده! لنگر را بکش!

اینجا مرا خسته کرده، ای مرگ! راه بیفت»^۲

1 Réversibilité – ترجمه از محمدرضا پارسایار

2 Le voyage –

ترجمه از نویسنده مقاله

ب) پرتگاه

این واژه نیز نماد مرگ و نیستی می‌باشد و یکی از واژه‌های پربسامد در اشعار بودلر است. شاعر نیز در دفترچه خاطراتش می‌نویسد:

«همیشه حس می‌کردم در پرتگاه سقوط می‌کنم، نه تنها در خواب، بلکه در عمل، در رویا، در خاطرات، در ندامت، در پشیمانی، در آرزوهایم، در اوج زیبایی، ... من این حس را با لذت و درد پرورش دادم، و همیشه از آن می‌ترسیدم...»^۱

جست و جوی ترس یک فعالیت اغراق‌آمیز فکر است. روح در این راه، با تمایل به بی‌نهایت، انسان را در موقعیتی خطرناک قرار می‌دهد. منظور از خطر در اینجا، خطر تخریب درون (conscience)، روح و روان و عقل است. در واقع؛ پرتگاه نماد بی‌نهایت است بنابراین می‌توان گفت یادآور مرگ است؛ تحسین و پذیرش پرتگاه در واقع بیان‌گر تحسین و پذیرش شاعر از مرگ است. (اورفیلا: ۳۴۸).

در «گل‌های رنج» این واژه جانشین پرکاربرد برای واژه «مرگ» است:

«من به تو، تنها کسی که دوست دارم

از ژرفای پرتگاهی که دلم در آن افتاده

التماس می‌کنم به من رحم کن.

اینجا جهانی غمگین در افقی سربی رنگ است

که وحشت و بی‌حرمتی در آن موج می‌زند.»^۲

در شعر بالا، واژه پرتگاه با واژه «دل» همراه شده است و مضمون اندوه را به ذهن مخاطب القا می‌کند. این واژه، نخستین مفهومی را که به ذهن متبادر می‌کند «سقوط» است که با واژه

1 Journaux intimes, p.688

2 De Profundis Clamavi-

ترجمه از نویسنده مقاله -

ترجمه از نویسنده مقاله

«افتادن» هم معنا می‌شود.

برای شاعر، مفهوم «پرتگاه» مشخصاً همان دشمن جاوید و یا خطری است که وی را به کام خود می‌کشد:

«و کاملاً در پرتگاه ملال غرق شو»^۱

و یا در این ابیات که به وضوح بوی خطر به مشام می‌رسد:

«من تو را اینگونه دوست دارم، اگر تو امروز می‌خواهی

مانند ستاره‌ای افول یافته که از سایه روشن خارج می‌گردد،

به سوی جایی بروی که مملو از دیوانگی ست

خوب است. دشنه دلفریبت را از غلاف بیرون بکش»^۲

ولی با تمام حس خطر، بودلر این دشمن جاوید را با آغوش باز می‌پذیرد.

ج) ژرفا

این واژه در برخی از اشعار، نمادی از پرتگاه است. واژه «ژرفا» با مضمون مرگ نه تنها پیوند می‌خورد، بلکه هم‌راستا و هم‌معنا می‌شود. رابطه این دو واژه در شعر زیر آشکار است:

«ای لسبوس که بوسه‌های تو به سان آبشار

درون پرتگاههای عمیق فرو میریزد»^۳

و یا:

فروید آئید، فرود آئید ای قربانیان بیچاره

به کوره راه دوزخ فرود آئید

به اعماق پرتگاهی که جنایت‌ها

1 Le Possédé - ترجمه از نویسنده مقاله

2 Le Possédé - ترجمه از نویسنده مقاله

3 Lesbos - ترجمه از مرتضی شمس

با صدایی طوفانی می‌جوشند.^۱

در این دو شاهد مثال، تلفیق واژگان «ژرفا و پرتگاه» زمینه را برای شاعر فراهم می‌سازد تا بتواند معنای وهم‌آلود مرگ را بهتر به ذهن مخاطب القا کند. در حقیقت بودلر با این تکرارها و بهره بردن موازی هردو واژه در یک شعر، درصدد است مرگ را با جزئیات آن به تصویر بکشد. او در پیچ و خم‌های روح بشری دقیق‌تر می‌شود و به رازی دست می‌یابد و آن را نمادسازی می‌کند. از همین رو است که وی در اشعارش فضاهای مرموز و بی‌نهایت بزرگ را متصور می‌شود. تشدید مضمون پرتگاه توسط واژه‌ی «ژرفا» و سپس توسط واژه‌ی «بی‌نهایت» در شعری با عنوان «پرتگاه» در خور توجه است:

«پاسکال پرتگاه خود را دارد، و با وی حرکت می‌کند.

افسوس! همه چیز مهلکه است - کار، آرزو، رویا،

حرف! و روی بدن من که بارها از ترس صاف برخواسته

حس می‌کنم باد گذشته است.

بالا، پایین، همه جا، ژرفا، سختی،

سکوت، فضای ترسناک و مسحورکننده...

در انتهای شب‌هایم خدا از دانش خود

طرح کابوسی چند بعدی و بدون رویا را زده است.

من از خواب می‌هراسم چنان که از یک چاله بزرگ

همه چیز وحشت مبهمی دارد و نمی‌دانیم ما را به کجا می‌برد؛

از همه پنجره‌ها فقط بی‌نهایت را می‌بینم

و روح من، از سرگیجه‌ای عذاب‌آور

به پوچی بی‌تفاوتی حسادت می‌کند.^۲

1 Femmes Damnées

ترجمه از مرتضی شمس -

2 Le Gouffre - ترجمه از نویسنده مقاله

با دقت در این شاهد مثال، می‌بینیم که چینش واژگان «پرتگاه، مهلکه، ژرفا، فضای ترسناک، چاله بزرگ، بی‌نهایت و سرگیجه» توسط شاعر اتفاقی نیست. در واقع، این شعر بیان‌گر ترس شدید و دنیای وهم‌آلود وی است. بودلر با سرودن اشعاری در وصف دنیای دیگر به این فویبای خود دامن می‌زند. در حقیقت می‌توان گفت مرگ برای او مفهومی مبهم دارد: از سوی مرگ منجی شاعر است که می‌تواند وی را از این دنیای کسالت‌بار رها کند و او را به آرمان‌شهری ببرد که همیشه در جست‌وجوی آن بوده است. از سوی دیگر، چهره مرگ، ترسناک است چرا که شاعر هیچ تجربه‌ای از مرگ و بعد از آن را ندارد. ولی آنچه مهم جلوه می‌کند، آن است که شاعر در تمام شرایط مرگ را ترجیح می‌دهد و حتی در انتظار آن نمی‌نشیند و خود به استقبال آن می‌رود، تسلیم زندگی می‌شود و برای رسیدن به آرمان‌شهر دست به خودکشی می‌زند. در اشعار این دیوان وی به خوبی پیداست که شاعر در حسرت دنیایی پاک و بدون بدی است، دنیایی که در آن زشتی و ناخالصی جایگاهی ندارد. همان‌گونه که اشاره شد، واژه‌ی «ژرفا» تقریباً دو برابر واژه‌ی «پرتگاه» استفاده شده است؛ ولی این دو واژه پیوسته در کنار هم ظاهر نمی‌شوند. بلکه گاهی این دو واژه در تضاد با هم قرار گرفته‌اند. به طور مثال در شعر «مدیحه‌ای برای زیبایی» این تضاد مشخص است:

«ای زیبایی، از آسمان فرود آمده‌ای، یا از درون پرتگاه برخاسته‌ای؟»

نگاه دوزخی و خدایی تو

چون باده مستی بخش

مانند خوبی و گناه جاری ست.^۱

از سوی دیگر در شعر «فراز» شاهد بعد دیگری از ژرفا هستیم، جایی که شاعر از

عروج‌پذیری روح می‌سراید:

«ای روح، سبکبال و چابک

چون شناگری که بی‌حال در آغوش امواج فرومی‌افتد

با لذتی وصف‌ناپذیر

فضای بی‌پایان و عمیق را بشکاف

پرباز کن و دوراز این بیماری‌های متعفن

خود را در بلندی‌های آسمان شسته

و آتش فروزان آکنده در فضای روشن را

به سان شرابی پاک و ملکوتی در کام ریز^۱

به هر روی، واژه «ژرفا» بعد خاصی از روح بودلر را آشکار می‌سازد. به ویژه وقتی این واژه با آرمان‌شهر شاعر در ارتباط است، چرا که در این واژه، دو قطب (بالا و عروج در مقابل پایین و هبوط) مفهوم پیدا می‌کند. بررسی و تقابل این دو واژه می‌تواند روحیه مرگ‌ستای شاعر را بیش از پیش برای خواننده آشکار سازد. در واقع، خواننده در اشعار بودلر عموماً با دو فضای متضاد (دو قطب) مواجه می‌شود: از سویی دنیای خاکی (زمین) که نماینده فضای رئال و حقیقی شاعر است و نوعی اسارت و تعفن را به ذهن القا می‌کند و از سوی دیگر آرمان‌شهر، نماینده دنیای تخیلی و پندارین شاعر است که نشان‌دهنده آزادی، قدرت و سیر به بی‌نهایت است. با وجود این‌که خواننده در همین دنیای واقعی زندگی می‌کند و آن را با همه ویژگی‌هایش درک می‌کند، ولی دنیای پندارین بودلر خواننده را تحریک به کشف آرمان‌شهر شاعر می‌کند:

«در زمینی کثیف و پر از حلزون

می‌خواهم گودال عمیقی حفر کنم

که بتوانم در آن استخوان‌های فرسوده‌ام را به راحتی بگسترانم

و در عدم به مانند یک زالوی بی‌اهمیت بخوابم

1 Élévation - ترجمه از نویسنده مقاله

من از وصیت و مقبره بی‌زارم (...)
ای کرم‌ها! ای همراهان سیاه بدون چشم و گوش
بیایید برای یک مرگ آزاد و مسرت بخش^۱

تأثیر واژه‌های دیگر

مطالعه و مذاقه یکی از اشعار معروف بودلر با عنوان «آلباتروس» بیان‌گر این نکته است که شاعر تا چه حد از واژگان کمک گرفته است تا خواننده بتواند مرگ را در همه ابیات لمس کند:

«مسافران غالباً برای سرگرمی خویش
آلباتروس، پرنده عظیم دریاها را شکار می‌کنند
آلباتروس، همسفر بی‌خیال مسافران است و به دنبال زورق در گرداب‌های
تلخ آب روان...
همین که او را بر کف تخته‌های کشتی نهادند
این پادشه پهنه آسمان، ناشی و شرمگین
بال‌های بلند سپید خود را هم‌چون پاروهای کشتی که در کنار آن
فروافتاده‌اند، رها می‌کند.
این مسافر بالدار، چه ناشی و بی‌حال است!
او که از این پیش، آن‌همه زیبا بود، اکنون چه زشت و مسخره‌انگیز است!
یکی منقارش را با پیپ می‌تراشد
و دیگری لنگ لنگان، تقلید پرنده ناتوان را درمی‌آورد!
شاعر نیز همانند این پادشه ابرهاست
با توفان‌ها همراه است و بر تیراندازان می‌خندد

1 Le Mort joyeux - ترجمه از نویسنده مقاله

اما بر روی زمین، در میان هیاهوی فراوان تبعید شده است و بال‌های غول پیکرش، او را از راهپیمایی باز می‌دارد.^۱ حضور واژگان پرتکلفی چون «زورق، گرداب‌ها، پادشه پهنه آسمان، شرمگین، هیاهو، بال‌های غول پیکر» بر عمیق‌تر شدن مضمون مرگ تاثیر می‌گذارد.

تضادی که پیش‌تر به آن اشاره شد، در این شعر هم به وضوح دیده می‌شود. آلباتروس که شعری نمادین است، یکی از موضوع‌های اصلی رمانتیسیم را تکرار می‌کند و آن احساس تنهایی و بیگانه بودن شاعر در جامعه است (Dubosclard, 1992: 12). در این شعر آلباتروس نماد خود شاعر است. شاعر برای درک بهتر خواننده، دست به دامان نماد می‌شود تا از این راه به بیان وضعیت و احوالات درونی خود بپردازد. بودلر نیز مانند آلباتروس، دچار غم و اندوه شده است، با محیط خود سنخیت و سازگاری ندارد و بالاخره راه انزواطلبی را در پیش می‌گیرد. شاعر در شعر آلباتروس، شکار شده، بر روی زمین افتاده، شرمگین و بی‌حال به زمین تبعید شده است (Bonneville, 1972: 37).

بودلر در این شعر، تضادی محوری را نشان می‌دهد. تضاد بین پرنده در آسمان‌ها و پرنده روی زمین. این موضوع در واقع نشان‌دهنده تضاد می‌باشد. تضاد بین شاعری که در عوالم برتر خلاقیت‌ها سیر می‌کند و شاعری که درگیر و زندانی مسایل روزمره است. پرنده در آسمان‌ها حاکی از خوشبختی و زیبایی و پادشاهی است. این شعر می‌خواهد آلباتروس را به عنوان نماد شاعر نفرین شده و طردشده نشان دهد و لعن و نفرین، همانا از عدم انطباق و سازگاری شاعر با جامعه خودش ناشی می‌شود. بنابراین، در این شعر بازی تعارض‌گونه‌ای بین شاعر در آسمان‌ها و عوالم دیگر و شاعر در روی زمین، در میان مردم، وجود دارد (جواری، ۱۳۸۸: ۲۰).

ترجمه از مرتضی شمس 1

جدول شماره ۲

آسمان	در تضاد با	زمین
آلباتروس پادشاه پهنه‌ی آسمان	#	او را بر کف تخته‌های کشتی نهادند
زیبا بود	#	زشت و مسخره‌انگیز شده است
شاعر پادشاه ابرها	#	تبعید شده بر روی زمین
پرنده عظیم دریاها	#	شکنجه جسمس پرنده (بند۱)

همان‌گونه که در جدول شماره دو می‌بینیم، شاعر زمین و محتویات آن را با واژگانی چون «زشت و مسخره‌انگیز، تبعید شده و شکنجه» معرفی می‌کند؛ ولی آسمان که برای انسان همواره پر از ابهام و سوال است و نیز نماد رفتن، پرکشیدن، دورشدن و در نهایت مرگ است، را شکوهمند معرفی می‌کند تا از این طریق، راه نجات را آرمان‌شهری معرفی کند که پس از مرگ می‌توان به آن رسید.

ابیات پرتکلف، در اشعار دیگر وی نیز حضور دارند و «مرگ» رابه ذهن خواننده متبادر

می‌سازد:

«شامگاهی ساخته از سرخ و کبود

شراره‌ای یگانه به هم می‌دهیم

چون زاری دیرپایی کز وداع سرشار است

آنگاه فرشته‌ای

وفادار و شادمانه می‌گشاید در

تا جان بخشد بار دگر

آینه‌های تار و شعله‌های مرده را.»^۱

1 La Mort des amants - ترجمه از محمدرضا پارسایار

نتیجه

با توجه به مطالبی که عنوان شد باید گفت که مرگ دغدغه ذهنی همیشگی بودلر است، مرگ مانند محوری است که همه دنیای بودلر حول آن می‌چرخد. نگرش شارل بودلر به مرگ، برخلاف هم‌عصران خود، مرگ ستایی است. در همین راستا وی از عناصری کمک می‌گیرد تا این تفکر را به ذهن مخاطب نیز القا کند.

بودلر با به کارگرفتن عناصر زیبایی‌شناسی، به بیان باورهای خود از زندگی پرداخت. او برای بیان اندیشه‌اش از نماد به خوبی و زیبایی هر چه تمام استفاده کرد، ولی باید اذعان داشت که او از نمادهای تکراری و همیشگی رایج در جامعه پرهیز نمود و برای بیان مفهوم مرگ از واژه‌های جدیدی استفاده کرد. باید گفت که در دیوان شعری «گل‌های رنج» تنها بسامد بالای واژه «مرگ» نشان‌دهنده این تفکر نیست بلکه واژگانی چون «درد، اندوه، رنج، ملال، پرتگاه و ژرفا» نیز وجود دارند که در اشعار این شاعر نماد مرگ هستند.

نمادهای خلاقانه پرتگاه و ژرفا، بی‌نهایت را به تصویر می‌کشد و در ادامه دنیای وهم‌آلود، که همان آرمان شهر شاعر است، با تمام ابهام و رمز آلودگی در ذهن خواننده نقش می‌بندد. شاعر تمام تلاش خویش را به کار می‌بندد تا از رنج و درد رهایی یابد اما این تلاش را بیهوده می‌بیند. از همین رو وی از مرگ هراسی ندارد و با تمام وجود آماده ورود به دنیای پر رمز و راز است تا شاید آرمان شهر پایانی بر تمام ملال و اندوه شاعر باشد.

بسامد بالای کاربرد این نمادها نشان از تفکر و دنیای درونی بودلر دارد. رابطه این واژگان با هم، چینش آن‌ها در کنار هم و مفهوم این واژگان، برای القای مفهوم «مرگ»، ما را به درک بعدی از روح شاعر نایل میکند تا در پیچ و خم ابیات وی با تعمق بیشتری سیر کنیم.

پرواضح است که شارل بودلر مرگ را با آغوش باز می‌پذیرد. در حقیقت وی با توسل به مرگ درصدد است تا از رنج و درد جان‌کاه این دنیا رهایی یابد. برای شاعر مرگ نماد دریچه است و خواهان این است تا با گذر از آن به آرمان‌شهری برسد که فارغ از همه پلشتی‌ها، تاریکی‌ها، غم و ملال بتواند به خوشبختی دست یازد.

- منابع و مأخذ

- ۱- آلبوم، میچ. سه‌شنبه‌ها با موری. ترجمه ماندانا قهرمانلو، تهران: قطره، ۱۳۸۵.
- ۲- برگمن، گرگوری. کتاب کوچک فلسفه. تهران: اختران، ۱۳۸۶.
- ۳- پارسایار، محمدرضا. گل‌های رنج. گزیده اشعار، تهران: هرمس، ۱۳۹۳.
- ۴- جواری، محمدحسین. «تحلیل تطبیقی ققنوس و آلباتروس، دو شعر از نیما و بودلر»، مجله متن‌شناسی ادب فارسی، دوره ۴۵، شماره ۱، بهار ۱۳۸۸، صفحه ۱۷-۳۰.
- ۵- سیدحسینی، رضا. مکتب‌های ادبی. تهران: نگاه، ۱۳۷۶.
- ۶- شمس، مرتضی. قطعه‌هایی از گل‌های رنج. تهران: انتشارات کتابخانه گوتنبرگ، ۱۳۳۵.
- ۷- فهیم‌کلام، محبوبه. «بودلر و سپهری، در جست‌وجوی بهشت گمشده». مجله ادبیات تطبیقی، دوره ۲، شماره ۸، زمستان ۱۳۸۷، صفحه ۱۲۵-۱۳۷.
- ۸- قرایی، شهلا. «مفهوم دقیق مدرنیته از نظر شارل بودلر و کژتابی‌های آن در شعر نو فارسی». فصلنامه سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی، سال هشتم، شماره چهارم، زمستان، ۱۳۹۴، صفحه ۲۳۴-۲۴۱.
- ۹- محسنی، محمدرضا. «تامل در مرگ و نظام هستی در شعر گورستان دریایی پل والری و رباعیات خیام». پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی، دوره سوم، شماره ۳، پاییز ۱۳۹۱، صفحه ۱۵۷-۱۷۳.
- ۱۰- معین، محمد. فرهنگ فارسی معین. تهران: اشجع، ۱۳۸۸.
- ۱۱- مولوی، جلال‌الدین محمد. مثنوی معنوی. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- ۱۲- میرصادقی، جمال؛ میرصادقی، میمنت. واژه‌نامه هنر داستان‌نویسی. تهران: کتاب مهناز، ۱۳۷۷.
- ۱۳- یالوم، اروین. مامان و معنای زندگی. ترجمه سپیده حبیب، تهران: کاروان، ۱۳۸۷.
- 14_ Baudelaire, Charles, *Les Fleurs du mal*, Paris : Bibliothèque Précieuse, 1955.
- 15_ Baudelaire Charles, *Œuvres complètes*, Paris : Gallimard, 1975.
- 16_ Bonneville, Georges, *Les Fleurs du mal*, Baudelaire, Paris : Hatier, 1972.
- 17_ DUBOSCLARD, Joel; *Les Fleurs du mal, Le Spleen de Paris*, Paris : Hatier, profil, 1972.
- 18_ ORFILA, Thierry, *L'image de la mort chez Baudelaire*, Revue des lettres et de traduction (مجله الاداب و الترجمة), N° 8, 2002, pp. 341-359